

نهادهای هراس

خوانشی در گفتمان زنان

نصر حامد آزادی

ترجمه‌ی:
هدی غوده تبار

فهرست

۹.....	پیش‌گفتار
۲۳.....	درآمد: دین... حوّا... اسطوره

بخش نخست: زن در گفتن بحران

فصل اول

۳۳.....	انسان‌شناسی زبان و آسیب‌دیدگی هویت
---------	------------------------------------

فصل دوم

۶۱.....	گفتمان نوزایی و گفتمان فرقه‌گرا
---------	---------------------------------

فصل سوم

۸۳.....	واقعیت اجتماعی؛ حلقه‌ی گمشده‌ی گفتمان دینی
---------	--

بخش دوم: قدرت و حقیقت؛ آرمان‌گرایی و بحران واقعیت

درآمد ۱۳۷

فصل اول

مسلمانان و گفتمان الهی؛ ایدئال ... حقوق بشر ... واقعیت ۱۴۳

فصل دوم

حقوق بشر در اسلام؛ پژوهشی در تاریخ متون ۱۸۷

فصل سوم

اسلام ... دموکراسی ... زنان؛ نهادهای هراس از نگاه فاطمة المرنیسی
(هراس از نوسازی و مدرنیته) ۲۵۹

پیش گفتار

تلخی و تعبد

گاه، آدمی به دشواری می تواند تلخ کامی برخی از تجربه ها را به بوته ی فراموشی بسپارد و این تلخ کامی آن دم افزون تر می شود، که نتیجه ی برآمده از کار فرد، درست خلاف آمد آن تمیز باشد که وی می اندیشید. مراد من در اینجا، تجربه ی خود نویسنده ی این کتاب است و آن رخدادهایی که وی را ناگزیر کرد وطن و خانواده را ترک کند. از دانش حویان خویش محروم شود و به زندگی در تبعیدگاه تن دهد. گناه نویسندگان هم آن بود که کتاب هایی نوشت و در اختیار مردم گذاشت. هدف از این کتاب ها، نمودن روزنه ای به روی بحث و گفت و گو و بررسی بسیاری از مسائل و مشکلات بود، که برای مسلمانان معاصر از اهمیت فراوانی برخوردارند. نویسندگان هیچ یک از کتاب ها و نوشته های خویش در پی انکار پایه های تغییرناپذیر ارزش ها نبوده و هر آنچه کرد و در نوشته های خود آورد و هر اجتهاد و تلاشی که در راستای فهم و تفسیر آن عقاید انجام داد، برآمده از بینشی بود که نادیده انگاشتن آن در تاریخ اجتماعی و سیاسی و اندیشگی و فرهنگی مسلمانان، امکان پذیر نیست. وی پیش از این، در این وادی به پژوهش پرداخته بود و کتاب هایی منتشر کرد؛ پژوهش هایی درباره ی روش های تفسیر و تأویل در دو فرهنگ: یکی عربی - اسلامی؛ و دیگری غربی - مسیحی.

از آنجا که پژوهشگر نسبت به مردم، و معلّم نسبت به شاگردان خویش عمیقاً احساس مسئولیت می‌کند، نویسنده نیز اجتهادها و تأویل‌های خویش را جسورانه و با زبانی روشن و بی‌پیرایه و به دور از پیچیدگی‌های معنایی و بازی‌های زبانی مطرح ساخت و اندکی ملاحظه‌ی پسند «عامه‌ی مردم» و موافقت با رأی کسانی را نکرد، که با طنّازی به فکر و وجدان «عامه‌ی مردم» - بل به باورهایشان - خیانت می‌کنند. این جسارت و جرأت نویسنده دو دستگاه دارد:

نخستین: همان شرف‌وی به استواری اسلام و قدرت این دین در تأثیرگذاری بر روانِ دمیّان. - نگاه که اسلام بر بنیاد عقل و نیروی استدلال بنا نهاده شود و البته هرگاه تن به تسلیم و پذیرش تن دهد، سست و ناتوان می‌شود. از میان ادیان آسمانی - چه بسا - اسلام تنها دینی ست که به ایمان عقل‌مدارانه، جایگاهی والا می‌بخشد و به نفع‌انداز می‌دهد از پیروی کورکورانه و چنگ‌زدن به راه‌کارهای گندسگان و رستم‌خویشانیان، دست کشد. قرآن با شیوه و زبان کنایه به این نکته اشاره می‌کند:

«ایا هر چند پدرانشان چیزی را درستی کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟»

۱. «أَوَلَوْ كَانَ آبَاءُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ» (البقرة / ۱۷۰)

برای برگردان آیات قرآن، از ترجمه‌ی محمدمهدی فولادوند استفاده شده است. ناگفته نماند، ابوزید برخی از منابع کتاب خویش را در متن کتاب آورده که به عمد به آنها به پانوش منتقل شدند.

همچنین، نام‌های عربی، برای نخستین بار در متن این کتاب حاضر، بر اساس شکل نگارش آنها در زبان عربی آمده‌اند و سپس از رسم‌الخط فارسی استفاده شده، شکل معمول این نام‌ها و اصطلاح‌ها در کتاب‌های فارسی به کار رفته است.

نیز، شایان ذکر است که فصل چهارم کتاب با نام «المرأة والأحوال الشخصية» (نمودج الخطاب التشريعي التونسي) که در آن ابوزید از زن و احوال شخصی زنان در نمونه‌ی موردی گفتمان قانون تونس سخن‌رانده - از صفحه‌ی ۲۸۱ تا ۳۱۰ کتاب عربی - ترجمه نشده است. - م.

«آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند؟»^۱
 این شیوه‌ی گفتار به روشنی جایگاه و اهمیت عقل را به ما می‌نماید.
 عقل، یگانه راه رسیدن به «دانش» است و علم و دانش با نقش محوری و
 استوار خود، بنیاد محکمی ست، که «هدایت» بر بنیاد آن شکل می‌گیرد.
 از این‌روست، پیام و شعار من در پایان بیانیه‌ی صادرشده در پی حکم
 تکفیر و جدایی از همسر - که در روزنامه‌ها به چاپ رسید: «من می‌اندیشم،
 پس می‌مانم».

از آنجا که عقل نقشی مهم و بنیادین در ایمان و هدایت دارد، اسلام
 میان عقل و اجتهاد پیوندی استوار برقرار کرده، رسیدن به «نتیجه‌ی
 درست» را شرط لازم اجتهاد و پاداش آن نمی‌داند؛ چه رسد دست‌یابی
 به «حقیقت» را - نه هم‌واره گم‌شده‌ی مؤمنان در شمار است. اسلام حتّاً
 اجتهادی را که به خطا می‌رسد، «مَنْ اجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ»^۲؛ زیرا در حوزه‌ی اندیشی از آن «آزمون و خطا» راهی ست برای رسیدن
 به نتیجه‌ی درست اندیشه‌ای که بی‌سوءنیت و غمّه و مانع و نیازی به «مناطق
 امن» جریان و قوام دارد؛ «مناطق امنی» که برخی خواهان آن هستند.
 آن دین که اندیشه‌ی آزاد را با پاداش به اجتهاد و درست، تشویق می‌کند،
 دینی ست که اعتماد به نفس دارد و به مردمان با ایمان، اعتماد و جسارت در
 اجتهاد و جرأت در پژوهش در ساحت اندیشه می‌بخشد - بی آن که به خشم و
 تعصب تندروان و تنگ‌نظران وقعی بنهد.

۱. «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ» (المائدة / ۱۰۴)

۲. مفهوم این دیدگاه فقیهان چنین است: هرکس برای رسیدن به حکم الهی تلاش و
 کوشش فراوان کند (= اجتهاد نماید)، حتّاً در صورت عدم رسیدن به حکم مورد نظر
 شارع مقدّس (= خداوند)، باز هم اجر و پاداش می‌گیرد؛ زیرا خود تلاش و اجتهاد
 ارزشمند است و البته اگر این اجتهاد از حکم مورد نظر خداوند پُرده بردارد، مُجتهد
 تلاشگر دو پاداش می‌گیرد: یکی برای تلاش؛ و دیگری برای موافقت رأی وی با مُراد و
 حکم شارع / خداوند. - م.

دوم: پژوهشگر بر آن است که بنیادهای راسخ ایمان شامل «باورها» و عبادات است: ایمان به الله و فرشتگان و پیامبران و روز جزا و خیر و شر مقدّر و برپایی نماز و دادن زکات و روزه گرفتن و اقامه‌ی حج — برای کسانی که توانایی آن را داشته باشند. البته ایمان، امری فراتر از حوزه‌ی فهم و شرح و تأویل نیست. در حوزه‌ی باورها، عالمان مسلمان به راه‌های متفاوتی رفته‌اند: به عنوان نمونه درباره‌ی درک جوهر ایمان و تعریف آن و آیا این تعریف از سرشت «ایمان» شامل «اعمال دینی» (= عبادات) بوده، یا به ایمان باور قلبی محدود است؟ درباره‌ی «توحید» نیز اختلاف نظر وجود داشته. برخی در این زمینه میان «ذات الهی» و «صفات الهی» به وحدت و دیگری دیگر به تفاوت قایل‌اند. هم‌چنین، این اختلاف نظرها در مورد حادث بودن یا ازل بودن قرآن کریم به چشم می‌خورد. البته همه‌ی این اختلاف رأی و نظرها در مورد «اصول» نیست، بلکه می‌توان گفت که اجتهادات اندیشمندان در فهم و شرح این اصول با هم متفاوت‌اند و هیچ‌کس وجود خدای تعالی یا باور به «توحید» و نزول قرآن را از جانب خداوند انکار نمی‌کند. بدین سان آن‌دم که در مورد سرشت قرآن اختلاف نظر وجود دارد، بدیهی‌ست که در حوزه‌ی تفاسیر میان کسانی که به معنای تحت‌اللفظی قرآن پای‌بندند — و البته به معنای پندته در آن باور دارند — و میان آنان که از قواعد زبانی و بلاغت دری به سبب فهم زبان قرآن و تفسیر آن می‌گشایند، اختلاف دیدگاه وجود خواهد داشت؛ به قرآن از این منظر، بیش از یک کتاب نازل شده «به زبان عربی روشن» نیست. هرچند قرآن به زبان عربی و با توجه به مقتضای قراردادهای سنت‌های زبانی مردمان عرب نازل شده، هیچ‌یک از دو دیدگاه، منکر جنبه‌ی اعجازی قرآن نیست و جالب این‌که در این راستا «تأویل‌گرایان» بیش از

دیگران توانسته‌اند از اعجاز قرآن کریم پرده برداشته، برخی از نشانه‌های این اعجاز را برای ما نمایان سازند. در این حوزه لازم می‌نماید تا به نام پیش‌گام علمای بلاغت «عبدالقاهر الجرجانی» و کتاب مشهور وی دلائل اعجاز القرآن الکریم اشاره شود. وی یکی از طرفداران دیدگاه «تأویل» بود و به مخالفت با کسانی می‌پرداخت که تنها به ظاهر و معنای تحت‌اللفظی قرآن بسنده می‌کنند. برپایه‌ی نظریه‌ی «عبدالقاهر جرجانی» است، که «جاء الله امر مخشحي» تفسیر مشهور خویش از قرآن کریم را به رشته‌ی تحریر می‌کشد. - که تفسیری ست معتزلی مسلک و تأویل‌گرایانه و بس استوار.

چنانچه ایمان به بیادهای تغییرناپذیر باورها، مانع اجتهاد در شرح و تفسیر آنها به شمار آید، می‌توان نتیجه گرفت که حوزه‌ی «اجتهاد» حدومرز مشخصی جز «توانایی» شناختی ندارد؛ یعنی آگاهی کامل از شرایط و ابزارهای «معرفت» و به کارگیری ابزارها و پژوهش‌های روزآمد و مبتنی بر آخرین یافته‌های علمی، علم پژوهشگر. عقل‌مدارانه نیست که در آستانه‌ی قرن بیست‌ویکم از شرایط و ابزاری در اجتهاد، پیروی مطلق و بی‌چون و چرا داشته باشیم، که ساختار و پرداخته‌ی پیشینیان ما هستند؛ قواعدی که عمدتاً امروزه باتوجه به پیشرفت ابزارهای معرفتی در عصر نوین، شرایط و قواعدی «ناکارآمد» به شمار می‌آیند.

علوم زبان و بلاغت و نیز علوم قرآنی - که شاخه‌ی تاریخ و تأویل قرآن؛ شأن نزول؛ مکی و مدنی بودن آیات؛ مُحکم و مُتشابه؛ ناسخ و منسوخ است - از جمله دانش‌هایی بود، که پیشینیان - به درستی - دانستن آنها را شرط صلاحیت اجتهاد می‌شمردند، ولی آیا این دیدگاه بدان معناست که ما نیز به علوم زبان‌شناختی و بلاغت در قرن پنجم و ششم هجری بسنده کرده، چشم بر آن رشد و پیش‌رفتی بیندیم، که در این دو حوزه رخ داده است؟

چه بسا این فراخوان برای گشودن درهای اجتهاد به روی دستاوردهای متغیر علم و معرفت، تشویقی باشد برای خواننده؛ تا این نوشته را بدون در نظر گرفتن راه‌برد «جست‌وجوی اهریمن» بخواند؛ یعنی همان راه‌بردی

که تحت تأثیر آن حکم قضایی گسترش یافت، که علیه نوشته‌ها و پژوهش‌های من در مصر صادر شد و در آغاز، برخی خوانندگان را تحت تأثیر خویش قرار داد.

خواننده‌ی گرامی باید بداند، که وظیفه‌ی «قوّه‌ی قضائیه» نه محاکمه‌ی اندیشه، بل تطبیق مفاد و متن قانون بر افراد مجرم و جرایم انجام شده به دست افراد علیه افراد دیگر یا علیه جامعه است.

از آنجا که اندیشه به خودی خود جرم در شمار نیست و اشاعه‌ی ثمره‌ی این اندیشه - یعنی اجتهاد - امری ضروری است - که از وجدان پژوهشگر مسئول در برابر دیوانه و جاهل می‌جوشد - دخالت دادن «دستگاه قضاوت» به عنوان طرف محاکمه‌کننده در این امر، اندیشه است، که «جرم» به شمار می‌آید.

آنچه مایهٔ عجب است آن که بسیاری از کسانی که در برابر دخالت کردن دستگاه قضاوت، با به بیانی روشن‌تر، دخالت دادن آن در امور اندیشگی در مصر سرک‌آلود کردند، همان کسانی بودند که در بیانیه‌های خویش اعلام کرده بودند: «وظیفه‌ی دادگاه‌ها حل و فصل امور اندیشگی نیست».

البته جملات بالا را این کسان در اعتراض به حاکم‌های روزه‌گارودی - اندیشمند فرانسوی - می‌گفتند، که در یکی از دادگاه‌های پاریس به اتهام عقاید ضد سامی‌گرایانه‌ای محاکمه شد، که در یکی از کتاب‌هایش وجود داشت. وی در آن کتاب منکر اعداد و ارقام مبالغه‌آمیز مسیحیونست‌ها در مورد قربانیان کوره‌های آدم‌سوزی نازی‌ها شده بود.

بدین ترتیب، عبارت حضرت مسیح که «هر یک از شما گاه را در چشم برادر خویش می‌بیند، ولی چوب را در چشم خود نمی‌بیند» بر بسیاری از نخبگان و «اهل خل و عَقْد» در جامعه‌ی ما صادق می‌نماید. اینان ستم‌وارد شده در فرانسه علیه گارودی و حکم صادر شده مبنی بر پرداخت غرامت وی را دیدند، ولی شاهد حکمی نبودند، که در مصر سبب جدایی

میان یک زوج گردید - حال آن که هر دو «جرم» یکی بود؛ یعنی «خروج از اجماع».

البته، مسأله فراتر از یک تیزبینی یا چشم‌پوشی ساده است؛ زیرا این مسأله یک نفاق فکری و فریب‌کاری سیاسی و اجتماعی‌ست؛ که تا مرز «جرم» در حق خدای تعالی و دین و کتاب ارجمند خدا پیش می‌رود. شاهد این مدعا گفت‌وگویی‌ست که یکی از خبرنگاران مجله‌ی *الاهرام* ویکل^۱ با «سطفی مشهور» رهبر معروف اخوان المسلمین انجام داده است. وی در پاسخ به این پرسش که «اگر یک دولت دینی - مانند اخوان المسلمین در مصر - قدرت را به دست گیرد، جایگاه قبطی‌ها کجا خواهد بود؟ این جمله‌ی فقهی رایج و شناخته‌شده را بیان می‌کند: اهل ذمه از حمایت مسلمانان بهره‌مند می‌شوند آنچه به سود مسلمانان است، به سود آنان نیز هست، و آنچه برای مسلمانان زیان‌آور به شمار آید، به زیان آنان - جز منصب قضاوت و سمت‌های رهبری کلیدر خدمت نظام و وظیفه‌ی اجباری در ارتش «اسلامی»؛ تا بدین ترتیب - در صورت بهار جنگی علیه یک دولت مسیحی - گرایش وطن‌دوستانه‌ی آنها مورد آزمایش قرار نگیرد. به همین دلیل اخیر است که - این را رهبر اخوان المسلمین می‌گوید - قبطی‌ها باید «جزیه» بپردازند. اگر بر آن تحریف‌گرانی چشم‌پوشیم که سعی در دفاع از این رهبر اخوان المسلمین و رایه‌ی تفسیری نو از اسلام و اسلام‌داری داشتند و تدوین‌کننده‌ی گفت‌وگو را به تحریف سخنانش متهم کردند، خواهیم دید که عکس‌العمل فقط جامعه‌ی «قبطیان» مصر را در پی نداشته، واکاوی مسلمانان در این میان حتماً شدیدتر بوده، به طوری که بسیاری از روحانیان و اندیش‌مندان و نویسندگان «اسلام‌گرا» در صدد پاسخ‌گویی به این سخنان برآمدند، که می‌توانست تهدیدی علیه وحدت ملی و اجتماعی

مصر باشد. البته شدیدترین پاسخ‌ها و شجاعانه‌ترین آنها گفته‌ی شیخ آزه‌ر بود؛ مبنی بر این که جزیه، مسأله‌ای مربوط به گذشته است و سخن از آن، امروزه سنجیده نیست.

از آنجا که «جزیه» مسأله‌ای است که قرآن به صراحت در «آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی توبه»^۱ بدان اشاره کرده، می‌توان گفت که معنای سخن آن است، این مسأله، قرآنی - که اجرای آن در جوامع اسلامی و به ویژه در مصر تا پایان قرن نهم و آغاز قرن بیستم جریان داشت - امروزه دیگر برای مسلمانان قابلیت اجرایی ندارد. دیگر لزومی نیست، که بیفزاییم این مسأله بدان دلیل است که جز به مسأله‌ای است متناسب با زمانه‌ای که در آن نازل شد و نیز متناسب با زمانه‌های پس از آن - به ویژه آن که «جزیه» یک امر و قانون اسلامی محض نبود، بل منتفی بود، بشه‌دار در روابط بین‌المللی آن روزگار که بر اساس آن ملت‌های زیر سیطره باید خونبها و خراج «گردن» خویش را به حاکمان بپردازند، ولی آن تغذیه‌ای که در سرشت روابط انسانی و زیرساخت‌های اجتماعی آنجا گرفت، سبب شد که زیرساخت‌های «جوامع بشری» نوین بر اساس روابط «بهره‌رسانی» شکل گیرد؛ نه بر بنیاد دین. نیز، «برابری» میان شهروندان بنیاد «برابری اجتماعی» گردد. به سخن دیگر، امروزه پای فشاری بر اجرای دستور قرآن مبنی بر پرداخت اجباری «جزیه» توسط «اهل کتاب»، وحدت جامعه را تهدید می‌کند. البته من اینجا عامدانه به دو مسأله پرداختم: از یک سو سخنی که در اساس آن دادگاه مرا مجرم برشمرد، و از دیگر سو، «دفاع» ارجمند از اصل برابری

۱. «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند، و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند، کارزار کنید، تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند).

میان قبطیان و مسلمانان را که در گفتمان کسانی که به رهبر اخوان – و در صدر آنان شیخ آزهر – پاسخ دادند.

امانت‌داری علمی اقتضا می‌کند که میان «شیوه‌ی» چینش گفتمان خود و روش گفتمان دفاعیه‌های یادشده، تفاوت گذارم – هرچند این تفاوت تنها در سطح شیوه‌ی گفتمان است و این دو، در معنا و دلالت، اختلافی با هم ندارند.

دانش نه‌بسته در گفتمان دفاع [از برابری قبطیان و مسلمانان] – که البته به صراحت ذکر نمی‌شود – آن است که «جزیه» مسأله‌ای تاریخی‌ست و هر آنچه در قرآن در باب این بحث آمده، باید به عنوان حکمی ایستامورد نظر قرار گیرد، که تاریخ گذشته است و ما مزه به تاریخ می‌پیوندد و این دیدگاه، تقریباً با همان نظری هم‌راستاست که من در مورد «تاریخ‌مندی» قرآن گفته‌ام. تاریخ‌مندی قرآن لزوماً به معنای «محدود به زمان» بودن آن نیست، بل بدان معناست که ما باید به زمینه‌ی تاریخی نزول آن توجه کنیم؛ تا سطوح معنایی و دلالتی آن را – که پیشینیان ما قادر به درک آنها نبودند – درک کرده، در حوزه‌ی احکام و قوانین تمایز افکنیم. کسانی که در پی دفع از «برابری» قبطی‌ها و مسلمانان برآمدند، به مخالفت با اجماع پرداخته، اجتهاد و فهم جدیدی ارایه نمودند؛ چرا که برای فهم متفاوت «نص»، به‌جای تلاش کردند و بدین‌سان در برابر این جمله‌ی رایج و معنای غیر مجاز ایستادند، که بر آن است «لا اجتهاد فیما فیہ نص»^۱. نباید این مسأله را به زمینه‌های دفاعی محدود کنیم، بل باید قرائت متون و تفسیر آنها را بر بنیاد بدین معرفت‌شناختی روزآمد و روشمند بنیان گذاریم، که هدف از آن خدمت به دین خداوند و تلاش برای مشارکت در بررسی مسائل و مشکلات زندگی جامعه‌ی مسلمانان باشد؛ آن‌هم در دنیایی که مسافت‌ها و موانع در آن

۱. این دیدگاه، بدین معناست: در برابر / با وجود نص و متن صریح، نمی‌توان اجتهاد کرد و معنایی دیگرگون استخراج نمود. - م.

فروافتاده، خطرات از هرسو فرامی‌رسند. بسنده کردن به روزآمدی در حوزه‌ی زندگی مادی و هم‌زمان اصرار بر اندیشیدن به گونه‌ی گذشتگان، باعث نوعی روان‌گسیختگی‌ست. این همان حالتی‌ست که کلیسای قرون میانه‌ی اروپا تنها پس از روی‌گردانی مردم و شورش علیه سیطره‌ی آن، پا در راه حل آن گذاشت؛ آنان که امروزه در جوامع ما از این حالت روان‌گسیختگی دفاع می‌کنند و هم‌زمان به این امر افتخار می‌کنند، که در تاریخ اسلام شاهد وجود قدرت دینی به گونه‌ی قدرت کلیساها نبوده - البته در این میان با آن‌ها همراه هستیم - از این مسأله آگاهی ندارند که خود، قدرتی برپا کرده‌اند، که در سخت‌گیری و عقب‌ماندگی چیزی از سلطه‌ی کلیسا در سده‌های گذشته کم ندارد. آنان این کار را آنگاه انجام می‌دهند، که ادعا می‌کنند از «حقین خداوند» دفاع می‌کنند و بر وجود یک قدرت سیاسی اصرار می‌ورزند. که از این پاس‌داری کند و آموزه‌های آن را با تکیه بر قدرت دولت بر افراد روا دارد.

خواننده در این نوشته، نشانی از «امریمن» نمی‌یابد و هر آنچه می‌بیند، اجتهاداتی در فهم و درک کتاب خدا و آموزه‌های پیامبر خداست - که سلام و صلوات خدا بر او باد. نیز، این کتاب، تلاش برای درک یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح‌شده در جامعه‌ی ما یعنی «سای زن» است و البته خواننده گاه با این دیدگاه‌ها، خود را هم‌رأی می‌یابد و گاه مخالف؛ چرا که این اندیشه‌ها برای بحث و مناقشه عرضه شده‌اند.

در پایان باید افزود این اجتهادات از آن‌دست‌اند، که هرگونه قدرت تحمیل بر خواننده را به نویسنده نمی‌دهند و حتماً مهم‌تر از آن، نویسنده‌ی آنها، خود مخالف هرگونه تحمیل و اجبار - به ویژه در آنجاست که مانع آزاداندیشی انسان شود.

برخی از فصل‌های این کتاب درباره‌ی «مسائل زنان»، پیش از این در کتاب دیگری به نام زن در گفتمان بحران به چاپ سپرده شدند، که البته جز

اندک‌شمار، نسخه‌هایی از آن کتاب توزیع نشد، که من - در بیش از سه سال گذشته - به برخی از دوستان هدیه کرده بودم. هم‌چنان به درستی نمی‌دانم که چرا ناشر یعنی «داؤ نصوص» در مصر از توزیع کتاب دست کشید.

اگرچه من به عنوان استاد مهمان دانشگاه لیدن هلند هیچ‌گاه از پژوهش و تألیف به زبان عربی و انگلیسی دست نکشیدم، ولی پس از بحرانی که به سبب آن حکم قضایی پیش آمد که در مورد نوشته‌های من صادر شد به طور کلی در امر انتشار کتاب‌ها و نوشته‌های خویش دچار تردید شدم و اگر اصرارهای دوست عزیزم آقای «حسن یاغی» مدیر انتشارات «مرکز انصافی العربی»^۱ و پافشاری وی بر لزوم و اهمیت ارتباط با خواننده‌ی عرب، تمام از رهگذر مقالات، بل از طریق چاپ کتاب نبود، دست به چاپ این کتاب نمی‌زدم. هراس من هنوز هم از راه‌برد «جست‌وجوی اهریمن» بود،^۲ می‌دیدم بر خوانندگان کتاب‌هایم تأثیر می‌گذارد و گاه از اعتماد به من و عزه من ر نگارش و نشر اندیشه‌هایم می‌کاهد.

دیدار و گفت‌وگو با آقای حسن یاغی در بنام‌شگاه بین‌المللی کتاب «فرانکفورت» و سپس دیدار وی با من و همسرم در شهر «ایدن» و مذاکره در باب اندیشه‌ها و نگاشته‌های من، انگیزه‌ای شد تا نوشته‌های چاپ‌شده و چاپ‌نشده‌ی خویش را به زبان عربی در اختیار ایشان قرار دهم؛ نوشته‌هایی که اغلب آنها، پیش از صدور حکم قضایی علیه آموزه‌های فکر من نوشته شده بود.

بدین ترتیب، بخش‌هایی که پیش‌تر در کتاب زن در گفتمان بحران چاپ شده بود، افزون بر مقالات دیگر، ساختار این کتاب را شکل می‌دهند که

۱. به معنای «مرکز فرهنگی عربی». - م.

هم اکنون به لطف آقای حسن یاغی دوست و روشن فکر و ناشر در اختیار خوانندگان قرار دارد.

در این مجموعه از بررسی‌ها تلاش بر آن است، تا مسأله‌ی جایگاه زن در گفتمان معاصر عرب از نظرگاه‌هایی کاویده شود، که اگرچه در نگاه اول با هم متفاوت‌اند، ولی در گام واپسین، مکمل هم به شمار می‌روند.

گفتمان معاصر عرب که در این پژوهش‌ها به آن پرداخته شده، گفتمان «بحران»؛ یا به بیانی بهتر، گفتمانی بحران‌زده است. این گفتمان اگرچه بیانگر آن است که نوعی گفتمان «بیداری» یا «نوزایی» است، بر آن است که از فرار بحران، نفس‌گیر موجود و چنبره‌زده بر تاروپود اوضاع عربی در همه‌ی زمین، ما بگذرد. درست همین گفتمان، موضوع تحلیل نقادانه‌ای است که در این کتاب بدان پرداخته شده است.

از آنجا که هر گفتمان بیش از آن که فرآورده‌ی مستقیم و فوری بافت تولیدکننده‌ی آن باشد، اداسی یک گفتمان پیشین است که مرجعیت و مشروعیت خویش را از آن می‌گیرد، به ناچار فرایند تحلیل این گفتمان نیز مستلزم ارجاع برخی عناصر تشکیل‌دهنده، به این گفتمان به آبشخورها و بنیادهای خویش در گفتمان‌های پیشین بود.

فصل‌های مختلف کتاب حاضر، بررسی زوایای مختلف یک چالش فکری است و وحدت موضوع و روش پرداخت، باعث پیرامان‌زایی مختلف آن می‌شود و همین مسأله توجیه‌گر گردآوری آنها در یک کتاب شده است. خواننده در حین مطالعه گاه با برخی از موضوع‌های تکراری مواجه می‌شود که سبب آن است که پاره‌ای از فصول این کتاب، مستقل و به‌طور جداگانه نوشته شده‌اند و امید می‌رود این تکرار بر خواننده ملال‌آور نباشد، بل چه بسا راهی فراهم آورد برای «نشان دادن» خطوط و قواعدی که پایه‌ی تحلیل را در این مطالعات و بررسی‌ها شکل می‌دهد.

با وجودِ زوایای متنوعی که چالشِ موردِ نظر را بررسی می‌کند، نگارنده در این کتاب در حدّومرز تحلیلِ برخی از جنبه‌های گفتمان «بحران» متوقف می‌شود. تحلیل ما نیز، در پیِ چیزی بیش از پرتوافکنی بر برخی نمودهای این گفتمان نیست. هدف نگارنده از این کتاب، تنها طرح پاره‌ای از پرسش‌ها و معضلات است؛ تا شاید خواننده برای یافتن پاسخی، تلاش کند.

نَضر حامد أبوزید

www.ketab.ir